

بازتاب ایده ایرانشهری در تاریخ‌نگاری و دولت‌داری عصر نادرشاه افشار

حسین سیف‌الدینی*

E-mail: seyf.salar@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۲

چکیده

مهم‌ترین ویژگی و وجه ممیزه تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین، استمرار تاریخی آن در ادوار مختلف است. تمدن‌های باستانی مختلفی از آغاز تاریخ تا به امروز وجود داشته‌اند؛ اما کم‌تر تمدنی را می‌توان سراغ داشت که به زندگی و پویایی خود از هزاران سال پیش تاکنون ادامه داده باشد. تمدن یونان با تمام عظمت و اهمیت، تنها محدود به یک دوره باستانی شد و سپس از بین رفت و در نهایت به بخشی از امپراتوری‌های دیگر تبدیل شد؛ اما تمدن ایرانی با ماهیت آریایی خود در هر دوره به نحوی زندگی خود را ادامه داده است و به‌رغم این‌که دستخوش تغییراتی شده اما همچنان هسته سخت خود را حفظ کرده است.

یکی از دلایل این استمرار تاریخی، سنت دیوانی و دولت‌مداری در ایران بود که همواره از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و بخش مهمی از ایده ایرانشهری را تشکیل می‌داد. در این نوشتار به چگونگی استمرار ایده ایرانشهر در دوره نادری و با تمرکز بر تاریخ‌نگاری درباری خواهیم پرداخت. بررسی تاریخ درباری با این فرض مورد تأکید است که به نظر می‌رسد این دست از نوشته‌ها، به اراده و سلیقه پادشاه و جریان اصلی قدرت نزدیک‌تر بوده‌اند.

پژوهش حاضر با ماهیت بنیادی و روش توصیفی - تحلیلی سعی دارد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به این پرسش پاسخ دهد که چه تصویری از ایده ایرانشهری در عصر نادرشاه وجود داشت. نتایج نشان می‌دهد که اندیشه ایرانشهری در ساحت نظر پررنگ بود اما در عمل و حوزه دولت‌داری و اداره رگه‌های کمرنگی از آن دیده می‌شد.

کلید واژه‌ها: تاریخ‌نگاری، ایده ایرانشهری، نادرشاه افشار، هویت ایرانی، دولت‌مداری.



مقدمه و طرح مسأله

جست‌وجو درباره یافتن کلیات سنت دولت‌مداری ایرانی احتمالاً یکی از حوزه‌های مهم مطالعات ملی در کشور است. بررسی عناصر معنوی و مادی مستمر و منتقل‌شونده سیاست ایرانی از دورانی که دولت مستحکم ساسانی پس از یک فترت ملوک‌الطوایفی احیاء شد، اهمیت بسزایی دارد. اگر این گفته هگل را که ایرانیان نخستین «دولت/کشور» تاریخی را تأسیس کردند و نظام سیاسی آن‌ها بیش از امپراتوری با مفهوم دولت امروزی مطابقت دارد مدنظر قرار دهیم، این پرسش مطرح می‌شود که عناصر اصلی این حکومت‌داری چه بود؟ دیرزمانی است که پژوهشگران ایرانی دچار فاصله معناداری با متون تاریخی و کلاسیک خود شده و بیشتر سعی دارند، تاریخ گذشته را از منابع تاریخی دست دوم و احتمالاً پژوهش‌هایی که در غرب انجام شده، مطالعه کنند. هرچند تحقیقات غربی‌ها درخصوص تاریخ، فرهنگ و سیاست ایران به‌ویژه به لحاظ روش‌شناسی از اهمیت بسیار برخوردار است، اما مطالعه این آثار بدون تحقیق در متون اصلی کم‌فایده است. به نظر می‌رسد با توجه به رشته مطالعاتی این حوزه یک بازخوانی اساسی در متون کلاسیک تاریخی با هدف شناسایی رگه‌های «هویتی» ضرورت دارد. مطالعه این آثار با عنایت به این‌که «اندیشه کشور» چه جایگاهی در قرون گذشته و در سنت تاریخ‌نویسی داشته به ما نشان می‌دهد که دولتمردان سنتی در باب بنیان‌های «اداره و دولت» چه تصویری داشتند. مهم‌ترین نظریه ارائه شده در این خصوص، اندیشه ایران‌شهری است که جهان‌بینی حاکم بر ایران باستان و دوره اسلامی را بر پایه یک سلسله عناصر کلان تشریح می‌کند. ضرورت جست‌وجو در تعلقات هویتی این دوره‌ها از منظر حفظ میراث تاریخی نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در دورانی هستیم که برخی از یادمان‌های کهن ایران از سوی برخی همسایگان جدید که پیشینه زیادی در امر دولت‌مداری ندارند در حال تحریف و حتی سرقت است. امروز در جمهوری آذربایجان شاهد سیر جدیدی از تحریفات تاریخی هستیم، به طوری که گویا عصر «شاعر دزدی» به پایان رسیده و «دوران دولت دزدی» آغاز شده و سلسله‌های حکومت‌گر ایرانی یکایک در حال تحریف و وارونه‌نمایی است. از همین‌رو بازخوانی این متون این دوره بر شناخت مبانی هویت نهفته در تاریخ‌نگاری آن برای ما حائز اهمیت است.

سؤال تحقیق

پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخی برای این پرسش است که تصور نادرشاه از هویت

ایرانی با توجه به تاریخ‌های درباری آن دوره چگونه بود و فرضیه استمرار تاریخی ایران در این دوره تا چه اندازه مشهود است؟!

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این تحقیق روش پژوهش تاریخی است و از شیوه تحلیلی استفاده می‌کند. در این روش جست‌وجو در اجزای یک کل و توضیح روابط متقابل میان آن‌ها مورد توجه است. شیوه گردآوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای است.

چارچوب نظری

نظام‌های سیاسی پس از استقرار سعی می‌کنند به الزامات محیطی تن دردهند یا به صورت ناخواسته و به مرور تحت تأثیر محیط سرزمینی به پذیرش سلسله‌ای از ارزش‌های بومی روی آورند. افشارها را از جمله حکومت‌های ترک پایه‌ای به حساب آورده‌اند که ریشه قومی خارج از فلات ایران داشت. این سلسله به لحاظ پیشینه نژادی به گروهی از ترکمان‌ها منتسب است که در تاریخ میانه از آن‌ها با عنوان «غزها» یاد شده است. پس از اسکان این قبایل در داخل فلات ایران و به‌ویژه ورودشان به بازی قدرت، شاهد تطبیق هنجاری مهاجران با جامعه جدید و به عبارت دیگر جامعه‌پذیری آن‌ها از طریق دین، سنت و پذیرش تاریخ یا هویت ایرانی هستیم.

به نظر می‌رسد زمینه و لزوم ارتباط بین «ایده و عینیت» در عالم سیاست به عنوان یک عامل کارکردی از یک سو و سلطه اندیشه ایرانی‌شهری بر روح، بستر و اندیشه جامعه ایرانی از سوی دیگر باعث می‌شد که اغلب قبایل غیرآریایی که در ایران اسکان می‌یافتند پس از مدتی با هویت جمعی آن عجین شده و روح ایرانی را بپذیرند. در این چارچوب، این که چه کسی در ایران زمین حکومت (ایده) می‌کند همواره در سایه این عینیت که حاکم در «کجا ایستاده» (ایده سرزمین / ایران) قرار گرفته و در نهایت الزامات عینیت به «ایده» تحمل شده است.

سیدجواد طباطبایی برای توضیح تداوم تاریخی ایران زمین به مفهوم پردازش جدیدی به نام «اندیشه ایرانی‌شهری» پرداخته است. وی در توضیح سیر ماهیت این اندیشه می‌گوید مفردات اصلی اندیشه فلسفی دوره باستان در دوره اسلامی تداوم پیدا کرده است.

از نظر طباطبایی استمرار تاریخی در کنار زبان و اندیشه فلسفی و اندیشه ایرانی‌شهری یکی از عمده‌ترین عوامل تداوم ایران زمین به شمار می‌آید و تأمل درباره هویت تاریخی



و فرهنگی ایرانیان جز از مجرای تحلیل اندیشه سیاسی ایران‌شهری امکان‌پذیر نیست (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۰ و ۷۱). از نظر این متفکر عنصر «تداوم تاریخی» مهم‌ترین عامل زندگی تمدن ایرانی است.

بی‌توجهی حاکم (چه ایرانی و چه غیر ایرانی) به مفردات اندیشه ایران‌شهری، زمینه‌ساز سقوط و انحطاط حکومت‌ها شده است. برای نمونه طباطبایی معتقد است صفویه تا زمانی که براساس مفردات اندیشه ایران‌شهری مانند عدالت، مدارا و تعادل حکومت می‌کردند دولتی مقتدر بودند اما پس از آن‌که در عصر سلطان حسین از این مدار خارج شدند دچار سقوط و انحطاط شدند. از نظر وی نهاد وزارت، دیوان‌سالاری، عدالت، دیانت و فره ایزدی از مفردات مهم اندیشه ایران‌شهری در حوزه دولت‌مداری است که به ایران اسلامی نیز منتقل شده است.

خاستگاه عشیره‌ای

نادرشاه از ایل ترکمانی افشار بود. مینورسکی طایفه نادر را یکی از طوایف صحرائشین و جزء میمنه سپاه اغوزخان دانسته است. وی می‌نویسد، طایفه افشار از بیم مغول ترکستان را ترک کرده و به آذربایجان کوچیدند (مینورسکی، ۱۳۸۳: ۷).

جهانگشای نادری و عالم‌آرای نادری در خصوص تبار و نژاد نادرشاه عموماً سکوت و به‌صورت ضمنی نیز به تبار قومی/عشیره‌ای نادرشاه اشاره می‌کنند. جهانگشای نادری در مقدمه، نادرشاه را «قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه» معرفی می‌کند و در ذکر سلسله نسب نادری نیز به تبار ترکمانی وی اشاره دارد. استرآبادی در ابتدای این باب اشاره می‌کند که جناب نادر «نه مفاخرتش به نسب است و نه مباهاتش به سلطنت مکتسب زیرا که به مدلول نص و کتاب این دو در پیشگاه نظر بلندهمتان پست‌ترین پایه سلم اعتبار است و نازل‌ترین مرتبه‌ای از مدارج افتخار» و سپس ادامه می‌دهد:

«اما چون غرض این کتاب ضبط کلیات احوال این خدیو بیمهال است و ذکر انساب نیز لوازم این مقال، لهذا بر سر اجمال نگاهش لوح بیان می‌گردد که آن حضرت از ایل قرقلو و قرقلو اویماتی از نوع افشار و افشار از جنس ترکمان می‌باشد. مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در ایامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافتند، از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان، شاه اسماعیل صفوی انارالله برهانه به تقریبات کوچ کرده و در سرچشمه میاب کوپکان من محال ابیرود خراسان» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶).

روایت تاریخ عالم‌آرای نادری هم از تبار نادر مؤید و مقوم مآخذ نخست است. نادرشاه پس از فتح هندوستان با سلطان گورکانی هند ملاقات می‌کند و سعی دارد به‌نوعی از وی دلجویی و شأن این فرمانروای شکست‌خورده را حفظ کند. از این‌رو هدف خود را از سفر به هندوستان ملاقات فرمانروای گورکانی اعلام می‌کند؛ زیرا افشارها و گورکانی از یک ریشه و تبار هستند:

«حضرت صاحبقران از راه ملاطفت و احسان درآمده، کمال عزت و احترام به عمل آورده، فرمود که: چون بندگان همایون ما به جماعت افشار اشتهار داریم، افشار نیز از طایفه ترکمان است و جدوآبای ما به سلسله ترکمانی متصل... غرض از آمدن ما به این نواحی محض ملاقات بندگان عظیم‌الشأن شما است» (مروی، ۱۳۷۴: ۷۳۳).

درخصوص توجه ویژه نادر به ایل افشار و به‌ویژه طایفه قرقلو منابع وحدت نظر دارند. منزلت بالای افشارها در آن دوره مؤید این نکته است. پس از افشارها، ایل قاجار و سپس گردهای قوچان در بلوک قدرت ایلی قرار می‌گرفتند (درستی، ۱۳۹۱: ۲۱۳).

درآمدی بر دولت و دیوان در عصر نادری

درخصوص ماهیت دولت نادری، باید پیشینه تاریخی آن را مدنظر داشت. نادر از ابتدا به‌عنوان یکی از سرداران صفویه پا به میدان گذاشت و خود را خادم آنان معرفی می‌کرد. پس از تاج‌گذاری و اعلام تأسیس سلسله جدید نیز همان‌طور که خواهد آمد، در استمرار صفویان و اهداف کلی آن‌ها گام برداشت.

در بررسی ساختار دولت در عصر نادری و تطبیق آن با اندیشه ایرانشهری موارد متناقضی قابل مشاهده است. نادر عملاً در زمینه‌ی دولت‌مداری یعنی آرایش نهادها و ساختارهایی مانند دیوان‌سالاری، نهاد وزارت و مذهب نسبت کمی با سنت‌های ایرانشهری دارد. حکومت نادر بر ایران ۱۲ سال بود و پژوهش در زمینه‌ی ساخت نهادی دولت عصر نادری نشان می‌دهد که نادر در زمین بایر حرکت نمی‌کرد و سنت صفوی را پیش‌رو داشت؛ اما استبداد نادری و نظامی‌گری مانعی بزرگ در برابر فهم اداری و سیاسی ایرانشهری از حکومت بود. ساختار نهادی دولت صفوی از سه لایه نظامی، دیوانی و مذهبی تشکیل می‌شد؛ اما در دوره نادری تنها شاهد حضور لایه نظامی در ساختار دولت هستیم و سایر لایه‌ها اهمیت خود را از دست می‌دهند. مینورسکی و جیمز فریز در تحقیقات خود، به تلاش نادر برای از رسمیت انداختن



تشیع و استخفاف روحانیت پرداخته‌اند که شامل قتل «رئیس العلماء صدرالصدور» و رسمیت ضمنی به مذهب جماعت نیز می‌شد (فریز در مینورسکی، ۱۳۸۳: ۹۳ و ۹۴).

طرد روحانیت شیعی در بلندمدت ضربه مهمی بر اعتبار نادر وارد کرد. روحانیون از دوران ساسانی نقش مهمی در ارکان دولت داشتند و این نقش در دوره صفوی به شکل دیگری تجدید شد؛ اما در عصر نادر، به صورت تعمدی کم‌رنگ شد. نهاد دین در اندیشه سیاسی ایران از دوره باستان اهمیت وافری داشت. در وصیت‌نامه به‌جامانده از اردشیر بابکان به نام «عهد اردشیر» که مسکویه رازی در تجارب الامم متن آن را آورده گفته می‌شود: «بدانید که پادشاهی و دین دو برادر همزادند که پایداری هر یک جز به آن دیگری نباشد زیرا دین شالوده پادشاهی است و تاکنون پادشاهی پاسدار دین بوده است... دین پایه کشور است» (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۱۶) و در ادامه می‌گوید: «شاه نباید بپذیرد که مغان و هیربدان به کار دین از وی سزاوارتر باشند».

سایر سیاست‌نامه‌نویسان مانند امام محمد غزالی و خواجه نظام‌الملک نیز عین همین عبارت عهد اردشیر را تکرار کرده و به‌کاربرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵۷ و ۱۵۸) که دلیل روشن بر تداوم و انتقال اندیشه سیاسی باستان به دوره اسلامی است.

نادر از دوران تاج‌گذاری در دشت مغان نسبت به موضوع روحانیت و دین کم‌اعتنایی کرد؛ اما این بدان معنا نیست که نادر به‌طور کلی نسبت به ارزش‌های دینی بی‌اعتناء بود، طلاکوبی مرقد امیرالمومنین (ع) در نجف نشانگر اهمیت ارزش‌های دینی برای نادر بود؛ اما همان‌طور که گفته شد، نهاد دیانت در دولت و دربار نادری منزلت مشخصی نداشت.

«نهاد وزارت» از دیگر ارکان مهم اندیشه سیاسی ایران‌شهری و به گفته طباطبایی نهاد اصلی تأمین مصالح عالی‌ه ملی بود. از نظر وی نهاد وزارت در اندیشه سیاسی ایران‌شهری حائز اهمیت است. با چیرگی ترکان بر ایران‌زمین وزارت به نهادی پراهمیت تبدیل شد؛ زیرا شاهان ترک در بهترین حالت جز جهانگشایی چیز دیگری نمی‌دانستند (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۹) از این دوره قاعده بر آن بود که «دولت بی وزیر نمی‌پاید»؛ بنابراین در دوران حکومت حاکمان غیر ایرانی به‌ویژه غزنوی و سلجوقی دستگاه وزارت و وزیران ایرانی از اهمیت بالایی برخوردار و حراست از مصالح ملی از نهاد سلطنت به نهاد وزارت منتقل شد.

اما نهاد وزارت در عصر نادری اگر نگوییم حذف شد تقلیل داده شد و این مسأله

دولت را به یک‌نهاد خودکامه و تک‌پایه (نظامی) تبدیل و تمام ارکان حکومت را به شخص شاه وابسته کرد. این فقدان، باعث می‌شد که در غیاب شاه کارایی دولت (امنیت و بقای کشور) به کلی مختل شود، امری که با وزرای کاردان، قابل کنترل بود. به همین دلیل با مرگ نادر بنیان دولتش نیز فروپاشید.

با این حال نادر از مشاورت برخی از بزرگان ایرانی که به‌طور سنتی در امر دولت‌مداری مهارت داشته و به خانواده‌های دهقان و دیوان‌سالار ایرانی نژاد تعلق داشتند، استفاده می‌کرد. میرزا علی اکبر ملاباشی از خراسان، میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام از کاشان، میرزا زکی از کرمانشاه، عبدالباقی خان از ایل زنگنه، حسنعلی خان معیرالممالک از نسل گرجی، احمدخان مروی و میرزا مهدی استرآبادی از مهم‌ترین مشاوران سیاسی نادر بودند (درستی، ۱۳۹۱: ۲۲۳).

«دیوان‌سالاری» نیز در عصر نادر به اگمء رفت. به‌طوری‌که به‌جز دفترداران مالیاتی سایر دیوانیان مرخص شدند. منزلت نهاد دیوان که در عصر صفویه به خوبی تقویت شده بود در عصر نادری فروریخت و همان دفترداران مالیاتی نیز از گزند خشم نادر در امان نبودند. نکته مهم این‌که، پیش از عصر نادری دربار و دیوان از یکدیگر متمایز بودند. تصمیمات سیاسی با «دربار» و امور اداری با «دیوان» بود؛ اما در این دوره «سپاه، دربار و دیوان» یکی شدند و دفترداران نیز همراه با سپاه نادر از دیاری به دیاری دیگر در حرکت بودند به‌طوری‌که در زمان حرکت سپاه، روحانیون، دفترداران و کارگزاران کشوری مانند فرماندهان سپاه، ملازم شاه بودند.

علاوه بر نهاد وزارت و دیوان‌سالاری یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم اندیشه سیاسی ایرانشهری در عصر نادر نادیده گرفته شد که عبارت از «عدالت و دادگری» بود. نادر در اوج محبوبیت و به نام امنیت و بیرون راندن افغانان از ایران به قدرت رسید؛ اما حکومت مطلقه و سیاست جهانگشایی، شهرها را از رونق انداخت و هزینه‌های بسیاری را به مردم تحمیل کرد. نادر به کشورگشایی اهمیت می‌داد اما از کشورداری غافل بود. طول مرزهای ایران در زمان نادر به ۱۸ هزار و ۲۵۰ کیلومتر می‌رسید که هند و خوارزم تا فرات و قفقاز و بحرین را درمی‌گرفت (حافظ‌نیا، ۱۳۹۲: ۳۱۵) اما بازرگانان و دهقان‌هایی در آغاز از قدرت‌گیری وی خوشحال بودند، به تدریج از وی متنفر شدند. ویلیام فلور به نقل از بازرگان‌های هلندی ساکن ایران گزارش می‌دهد که برخی مردم برای رهایی از ستم‌های مالیاتی حکومت نادر دست به خودکشی می‌زدند (درستی، ۱۳۹۱: ۲۳۰).



احمد درستی در پژوهش مهم خود تحت عنوان ساخت دولت در ایران پیش مدرن، می‌گوید که نخبگان اصلی دولت افشاری نظامیان بودند یعنی فرماندهان و رؤسای ایلاتی که به‌صرف وفاداری به شخص پادشاه به حلقه قدرت راه پیدا کرده بودند و اعلام وفاداری به «شخص» و نه «نهاد» جهت ورود بلوک قدرت کافی بود. در نتیجه سردارانی از مناطق مختلف اعم از ایرانی و غیرایرانی (ازبک، افغانی، ترکمن و هندی، ترک) گرد هم آمده بودند. جمع شدن نخبگانی از قومیت‌های مختلف بدون آن‌که اقدامی جدی برای ادغام آن‌ها در راستای حفظ همبستگی‌شان صورت بگیرد خطرناک بود و هر لحظه امکان داشت این جمعیت چندپاره با کوچک‌ترین ضربه‌ای فروپاشد. به‌ویژه آن‌که ایلات افشار و گرد که پیشینه طولانی‌تری در همکاری با نادر داشتند، نسبت به ورود تازه‌واردهای ترکمن، هندی، افغانی و ازبک شدیداً احساس نارضایتی می‌کردند (درستی، ۱۳۹۱: ۲۳۲). پس از مرگ نادر این اتفاق رخ داد و سرداران نادر برای کنترل نواحی تحت امر خود شورش کردند. بی‌شک نهادینه نشدن یک منبع وفاداری بالاتر از شخص حاکم، در این فروپاشی دخیل بود.

ایده ایران در تاریخ‌نگاری افشار

همان‌طور که گفته شده ساختار استبدادی و نظامی‌گری نادر به‌صورت مانعی بزرگ برای تبدیل شدن دستگاه حکومتی وی به یک دولت ماندگار تلقی می‌شود، اما اندیشه حاکم بر همان دستگاه حکومتی نیز ملهم از اندیشه‌های ایران‌شهری بود که از گذشته و به‌ویژه صفویه به ارث رسیده بود.

پس از یک دوره فطرت‌هویتی که موجب از رونق افتادن ایده ایران در دوره سلجوقی است، در دوران ایلخانی و تیموری یک‌بار دیگر *ایده ایران* به‌مثابه یک کشور و سرزمین رونق یافته و در دوره صفوی به اوج می‌رسد (اشرف، در احمدی، ۱۳۹۵: ۱۷۴). خواند میر از نخستین مورخان مشهور صفوی است و فراوانی کاربرد نام ایران در تاریخ وی، در مضمون‌های سرزمینی و هویت جمعی از کثرت‌بالایی برخوردار است. همین رویه در سایر تواریخ صفوی دیده می‌شود. فراوانی نام ایران در تاریخ عالم‌آرای عباسی ۳۰۰ بار (گودرزی، ۱۳۸۷: ۱۹۴) و در تاریخ عالم‌آرای شاه اسماعیل ۵۰ بار است. دوران افشار نیز به‌عنوان تداوم دوره صفوی واجد همین ویژگی مهم است. برای بررسی موضوع هویت ایرانی در دوره افشاریه دو منبع عمده ملاک این

پژوهش قرار گرفته‌اند. نخست اثر یک جلدی *جهانگشای نادری* که توسط میرزاهدی خان استرآبادی، مشاور ارشد نادر تألیف شده و دومی اثر سه‌جلدی *عالم‌آرای نادری* تألیف محمدکاظم مروی.

مروی دقیق این آثار نشان می‌دهد به اعتبار فراوانی نام ایران و نمادهای ایرانشهری در این آثار می‌توان نشانه‌هایی نیرومند از تداوم تاریخی و سیطره اندیشه ایرانشهری بر روح حاکم بر زمانه مشاهده کرد.

«ایران» در ادبیات رسمی دربار و دیوان نادری به‌عنوان یک دولت مدنظر است که بقاء و اساس آن برای دیوانیان و دولتمردان اهمیت دارد. فراوانی نام «ایران و ایران‌زمین» در سه جلد *عالم‌آرای نادری* بیش از ۱۸۰ بار است و در *جهانگشای نادری* ۲۵ بار است.

مضامین اراده شده از مفهوم ایران، عمدتاً به چهار دسته سرزمینی، دولت‌مداری (پادشاهی)، نژادی و موصوفی قابل تقسیم‌اند. آن‌گونه که از متون برمی‌آید هدف نادر از قیام «نجات ایران» از آشفتگی و خرابی بود بنابراین می‌توان گفت ایران در متون تاریخی این دوره موضوعیتی تام دارد. در بخش «وقایع سال هزار و سیصد و چهل و چهار قمری» میرزا مهدی استرآبادی می‌نویسد:

«چون دوست و دشمن استوانه ذات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و اساس دولت ایران می‌دانستند...» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۸۲). همان‌طور که در سطور دیگر همین معنی مستفاد می‌شود: «اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سررشته نظم دولت ایران که به کشاکش دشمنان قوی‌پنجه از کف به در بود، به‌زور بازوی آن حضرت [نادر] به دست آمد». (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۸۷).

در سراسر تاریخ *جهانگشای نادری*، مضامین موصوفی مانند مردم ایران، علمای ایران، اهل ایران، اهالی ایران، خاک ایران، جواهر ایرانی، هنرمند ایرانی، پادشاهی ایران و غیره به‌وفور به‌کار رفته. برای نمونه: «و چون از مردم ایران حوصله غیرتش این معنا را برنتافت از راه غرور آماده جنگ گشت».

جهانگشای نادری خطابه سفیر عثمانی به نادر (پیش از پادشاهی) را چنین روایت می‌کند:

«در جواب به حضرت شاه سابق‌الذکر مرقوم شد که قبل بر این پادشاهی ایران به سلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه آن طبقه بودند. بعد از آن به اقتضای تقدیر الهی سلطنت به سلسله علیه صفویه انتقال یافت» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۷۱).



از سیاق جمله بالا چنین برمی آید که سفیر عثمانی، صفویه را از قبایل ترکمان نمی داند؛ زیرا از عبارت «سابق بر این» استفاده شده است و حتی آنگاه که ترکمان های آق قویونلو، قره قویونلو و غیره نیز بر بخشی از این سرزمین حکومت داشتند، بر مسند حکمرانی «کشور ایران» بودند. عبارت «پادشاهی ایران به سلاطین ترکمان اختصاص داشت» مؤید این واقعیت است.

در تاریخ جهانگشا غالباً ایران به عنوان «کشور» محور بحث ها است. شرط نادر هنگام پذیرش پادشاهی در شورای دشت مغان این بود که سب و رفض خلفا به کلی متروک شود تا باب اختلاف با عثمانی بسته شود. نادر در یادآوری این شرط می گوید:

«در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خواص و عوام ایران از نواب همایون ما استدعای امر پادشاهی می کردند به ایشان تکلیف فرمودیم در صورتی مسؤل ایشان مقرون به قبول خواهد شد که ایشان نیز دست از سب و رفض که از بدو ظهور شاه اسماعیل در میان اهل ایران شیوع یافته بود نکول نمایند» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۷۳).

هنگامی که نادر تصمیم داشت سلطنت را به یکی از شاهزادگان واگذارد، نام این سلطنت نیز به نام سلطنت ایران گره خورده بود همان طور که میرزا مهدی استرآبادی در ذکر وقایع سال ۱۱۵۴ می نویسد:

«روز چهارشنبه جشن نوروزی و فیروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی به تقدیم رسید. در نفس قدسی سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ امور مملکت روم [عثمانی] اتساق و اوضاع آن مرز و بوم سلطنت ایران را به یکی از شاهزادگان کرام تفویض نماید» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۷۶).

علاوه بر ذکر «سلطنت ایران» که مدلول تعلق کشوری نادرشاه افشار است، برگزاری جشن نوروز در آغاز سال خورشیدی که از آیین های دیرین ایرانی است نشانگر تعلق تمدنی افشاریه هست.

در بخش دیگری از جهانگشای نادری ترکمانان به عنوان یک تهدید و «دیگری» علیه «ایرانیان» یاد می شوند که نادر وظیفه حراست از آنان را برعهده دارند.

«تا این که رفته رفته ترکمانیه دشت، افغانیه قندهار و رومیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران انداخته و اساس سلطنت و ملک را ویران کرده و قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۸۹).

تاریخ نویس رسمی دربار نادر حتی تغییر فصل ها را نیز در بستری از فهم ایرانی

توصیف می‌کند:

«چون از دربار سلطان قضاء و سپهد اسفند و جنود شتا عزم ایران زمین کرده،
اظهار صولت بهمنی و سرلشگر رومی نژاد برف اعلان دائیه روئین تنی می‌نمود»
(استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴۰۶).

به این ترتیب به‌عنوان اولین یافته می‌توان گفت که بستر ایران در روایت‌گری تاریخی عصر افشاریه عنصری مهم به شمار رفته و آینه از ماهیت سیاست دوران خود است.

تبلور فهم ایرانی در انجمن دشت مغان

نادر پس از سامان امور یعنی بیرون راندن عثمانی، روس و افغان از ایران، انجمنی در دشت مغان در نزدیکی رود ارس تشکیل داد، وی در این شورا ظاهراً نسبت به پذیرش پادشاهی بی‌میلی می‌کند و سران کشور نیز اصرار بر پادشاهی وی دارد تا جایی که «تا یک ماه گریبان این مطلب در کشاکش سرپنجه گفت‌وگو بود». سرانجام نادر پیمان صلحی با عثمانی منعقد و به شرط ترک سیاست‌های مذهبی دوران صفوی پادشاهی را می‌پذیرد. سخنرانی نادر در مغان از اهمیت تاریخی ویژه‌ای برخوردار است زیرا پایان یک دوره گذار است که از سقوط اصفهان آغاز و به هرج‌ومرج داخلی چندین ساله و اشغال بخشی‌هایی از ایران توسط روس و عثمانی انجامیده بود و اینک نادر پس از سال‌ها تلاش و جنگ و بیرون راندن دشمنان انحلال صفویه را اعلام می‌کرد.

به روایت میرزا مهدی استرآبادی نادرشاه در سخنرانی خود در انجمن دشت مغان ۱۳ بار از عبارت «ایران یا ایرانی» به‌عنوان کشور و تابعان نام می‌برد. در این گردهمایی نادر دست‌کم در ظاهر به اراده «اهالی ایران» نسبت به پادشاهی خود اهمیت قائل است و در شورای مغان در نهایت چنین می‌گوید: «هرگاه اهل ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند...»؛ و میرزا مهدی در جایی دیگر از کتاب می‌نویسد:

«تا در این سال ۱۱۴۸ در شورای کبری که عموم وضع و شریف ایران را
احضار و مجلس مشورت را انعقاد دادند که آن جماعت هر کس را بخواهند به
سلطنت اختیار نموده و بنایی برکار خود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام
و الحاح زده عرض کردند...» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۹۰).

عبارت «اهالی ایران» در اینجا برای اشاره به نوعی «هویت جمعی» به‌کار برده شده که می‌توان آن را معادلی قدیمی برای مفهوم «ملت ایران» در عصر قدیم تلقی کرد.



پررنگ بودن چنین تعبیری مانند «اهالی ایران» و «عموم و ضیع و شریف ایران» در انجمن دشت مغان نشان می‌دهد که در اواخر صفویه بنیادهای محکمی برای شکل‌گیری هویت ملی مهیا شده بود و این تعبیر را می‌توان صورتی سنتی از اطلاق «ملت» در ایران به حساب آورد که ربطی به فهم مدرن و وستفالیایی از دولت - ملت ندارد و برخلاف نظر عده‌ای مانند ماشالله آجودانی که مفهوم هویت جمعی ایران را محصول دولت مدرن یا انقلاب مشروطه دانسته‌اند (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲) می‌توان مشاهده کرد که در عصر سنت انگاره‌ای بسیار قوی از ملت ایران متها در قالب عبارت‌های آن دوره مانند «اهالی ایران، اهل ایران، جمهور مردم، مردم ایران و عموم و ضیع و شریف ایران» به کار رفته است.

مضامین اراده شده از «ایران» در این سخنرانی عبارت‌اند از: یک‌بار در معنای سرزمین، چهار بار در معنای کشور (ملک)، سه بار در معنای ملت (ایرانیان، اهل ایران، اهالی ایران)، دو بار در معنای ارضی (خاک ایران) و دو بار در معنای منسوب به ایران. با مطالعه رئوس مهم وقایع دشت مغان، در همین منبع متوجه می‌شویم که نادر خود را ناجی «دولت‌مداری ایران» از آشفتگی می‌دانست. چنانچه میرزامهدی استرآبادی در اولین سطر از توصیف شورای دشت مغان می‌نویسد:

«در هنگامی که سرا بوستان نزهت نشان ایران، به استیلاي خزان حوادث، رو به افسردگی گذاشته، از هر طرف سرکشی قوی شاخ، مانند شجر سر برافراخت و هجوم سبز بیگانه ریاحین رنگ و بوی این گلستان را در میان گرفت... درین وقت که به قوت سرپنجه تائید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی، کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته به دست آمد و به‌زور بازوی اقبال همایون فال، ایرانیان از زیر بار گران این ننگ درآمدند» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۶۶).

وی هم‌چنین در مقدمه خود بر جهانگشای نادری چندین بار نادرشاه را ناجی ایران از فتنه افغان و رسم «ملوک‌الطوایفی» معرفی می‌کند. از جمله در وصف قیام نادر می‌نویسد:

«از جور و ظلم کار اهل ایران بس که درهم شد، برای انتقام افغان [ناله] مظلومان مجسم شد؛ و تخت سروری ایران ایماں دشمن و آتش جور و بیدار مخالف از هر طرف به خرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردید و رسم ملوک‌الطوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲).

استرآبادی در مقدمه کتاب، هدف خود از تحریر تاریخ نادری را چنین می‌نویسد:
«که تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران
بود که آن حضرت به معماری عزم متین آن ویرانی را درست کرد و گل‌های این
گلشن افسر را که از هجوم سبزه بیگانه پنهان و لگدکوب حوادث زمان بود به چه
آب و رنگ از تازگی به عرصه ظهور آورد» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴).

رایزنی‌های نادری با بزرگان و نزدیکانش درخصوص خلع طهماسب از پادشاهی و
تأسیس سلسله افشار در دشت مغان نیز خالی رسوم و آیین دولت‌داری ایران نیست.
برای نمونه کاظم مروی در عالم‌آرای نادری به مذاکرات نادر با برادرش اشاره می‌کند.
در اینجا برادر نادر بر موروثی بودن پادشاهی و رسم وفاداری سرداران با استناد به
شاهنامه و تاریخ کیانیان اشاره دارد:

«چون چند یومی بر آن منقضی شد نواب صاحبقران وارد خیمه برادر شده بعد
از ملاقات تقریر مقدمه پادشاهی را در میان نهاد که: که چون ریاضت بسیار و
تعب و مشقت بیشمار برده‌ام، چه مانعی دارد که سکه و خطبه را به نام نامی و
اسم سامی خود موصوف نمایم و این دولت شاید تا انقراض عالم باقی بماند».

ابراهیم‌خان در جواب برادر عرض نمود که:

«در این ممالک حال مدت مدید است که اولاد و احفاد شیخ صفی‌الدین سلطنت
می‌کنند و مردم ایران حلقه متابعت آن خاندان را در گوش کشیده‌اند. شایسته نیست به
جهت دو روز دنیای غدار قصد حیات اولاد آن سلسله والا تبار نمایند... و اگر مدعی
حکمرانی و دارایی باشد، الحمدالله که امروز چون رستم دستان و سام نریمان به ضرب
شمشیر عرضه ممالک را به حوزه تسخیر خود درآورده، جمیع فرمانروایان سر برخط
فرمانت نهاده‌اند و اسم بلند صاحبقرانی در میان جهان افکنده‌ای. چه شود که مجدداً
طهماسب شاه را به سریر خلافت نشانیده خود را تهمتن تا بخش ثانی خطاب نمایی.
مگر نشنیده‌ای که کیکاووس با هزارو هفتصد تن از امرا و بزرگان لشکر در دارلمرز
مازندران به علم سحر، گرفتار دیو سفید شده، رستم دستان به نیروی عنایت یکه و تنها
قدم در آن ممالک گذاشته... اولاد و سرداران و سرخیلان را با کاوس کی نجات داده و
مازندران را از لوس وجود آن طایفه پاک ساخته، کیکاووس را به اسطخر برده و بر
اورنگ پادشاهی نشانیده مراجعت به سیستان نموده؛ و اگر پادشاهی می‌خواست
می‌توانست به عمل آورد و آن حسن خدمت برای پاس ادب آن سلسله بود» (مروی،
۱۳۷۴: ۴۴۹).



اشاره *ظهیرالدوله* / *ابراهیم* به نجات کیکاوس کیانی توسط رستم در مازندران، پس از عبور از هفت خوان و شکست دیو سپید است. وی تلویحاً اشاره دارد که نادر نیز همچون رستم گرفتار خیره‌سری پادشاه زمان خود است؛ زیرا طهماسب دوم نیز در غیاب نادر و بدون اطلاع او به جنگ با عثمانی در ایروان رفت و شکست سختی متحمل شد که به موجب عهدنامه آن تمام آذربایجان و قفقاز به عثمانی سپرده می‌شد. این شکست به شدت نادر را خشمگین کرد اما سرانجام توانست به جبران آن مناطق از دست رفته را از عثمانی باز پس بگیرد.

ابراهیم‌خان ضمن مقایسه این دو حادثه تاریخی طهماسب دوم را با کیکاووس و نادر را با رستم مقایسه می‌کند و از او می‌خواهد به سپهسالاری سپاه صفوی قانع باشد. نادر نیز در مقابل به ادوار تاریخ ایران از پیشدادیان تا صفویه، اشاره و استدلال می‌کند که اگر قرار بود پادشاهی موروثی باقی بماند «می‌بایست پیشدادیان که اول مرتب امور سلطنت بودند هنوز پادشاهی می‌کردند» (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۹).

ایده ایران در فرهنگ عصر نادری

دربار و دولت نادر به جز در عرصه نام‌گذاری قشون و برخی اصطلاحات کشوری که از عهد صفویه تحت تأثیر فرهنگ زبانی قزلباشان آناتولی بود، در بقیه شئون متأثر از ایرانیت و تاریخ ایران بود.

۱- القاب نادر

القاب نادر آن‌گونه که از آثار و منابع تاریخی دست اول مانند *جهانگشای نادری* و *عالم‌آرای نادری* برمی‌آید بیرون از دایره فرهنگ ایران و سنت دولت‌مداری ایرانی نیست. برای نمونه القابی که برای نادرشاه در این دو اثر عنوان می‌شوند بیشتر یادآور پادشاهان ایران باستان است. احتمالاً نادر بیش از هر چیز علاقه داشت با داریوش هخامنشی یا «دارا» مقایسه شود.

سایر القاب عمده مانند: «خدیدو جهان خسرو»، «خسرو نامدار»، «خسرو فریدون اقبال»، «سلطان فریدون حشمت»، «خسرو فریدون فر» نیز در این منابع به وفور ذکر شده‌اند. با توجه به دو منبع اخیر، عمده‌ترین لقب نادر، «دارای زمان» بود، عنوانی که ده‌ها بار در این آثار قید شده و نشان دهنده آن است که نادر علاقه دارد عموماً با *داریوش هخامنشی* مقایسه شود. برای مثال در جلد دوم *عالم‌آرای نادری* در روایت مقدمات تاج‌گذاری نادر آمده است: «این سخن *دارای زمان* را بسیار خوش آمد» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۶).

۴۴۷). در جلد سوم نیز یک‌بار دیگر نادرشاه را «دارای دوران» می‌نامد: «چون *داری دوران* دانست که دست اجل بر قفای سر عسکر زده است...» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۰۵۷). در بخشی دیگر از همین جلد آمده است: «و *داری دوران* و خدیو جهان از شدت و قوت بازوی قضا استفسار آن معنی را هرگاه می‌کرد» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۱۹۶). در باب فتح هندوستان نیز این صفت یک‌بار دیگر در عنوان فصل به کار رفته است: «امان یافتن پادشاه هندوستان از *داری زمان* و مشرف شدن به آستان مروت نشان» (مروی، ۱۳۷۴: ۷۲۹).

۲- آگاهی تاریخی، بینش ایرانی

نادر خود با تاریخ دولت در ایران آشنایی کامل داشت. در بخشی از کتاب *عالم‌آرای نادری*، خلاصه تاریخ ایران از زبان نادر نقل می‌شود. این یادآوری در ذیل پاسخ نادر به برادرش است که از او می‌خواست هم‌چون رستم تاج‌بخش باشد نه تاجدار:

«مزاج با ابتهاج آن حضرت از سخنان برادر که خلاف اراده او بود، به هم برآمد. در جواب گفت: اگر پادشاهی و فرمانروایی به حسب ارث می‌بود، می‌بایست پیشدادیان که اول مرتب امور سلطنت بود [هنوز پادشاهی می‌کردند] زیرا که یازده تن بودند و مدت دو هزار و چهارصد و پنجاه سال و بعد از آن کیان ده تن بودند. هفتصدوسی و چهار سال پادشاهی کردند؛ و بعد ملوک طوایف به دو شعبه شدند و عده ایشان بیست تن بود و سیصد و هفده سال پادشاهی نمودند. چون دولت ایشان به سر رسید، ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند سی‌ویک تن بودند، ملک ایشان را انتزاع نمودند و پانصد و بیست سال پادشاهی کردند و...» (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۹).

به همین روال نادر خلاصه‌ای از تاریخ ایران را به دقت و «به سال و عدد پادشاهان هر سلسله» تا سقوط صفویان بیان می‌دارد و نشان می‌دهد که به‌عنوان نامزد پادشاهی با تاریخ دولت و پستی و بلندی‌های آن ناآشنا نیست.

تاج‌گذاری نادر نیز توأم با رعایت سنت‌های دیرینه ایران در جلوس پادشاهان است. آن‌طور که *عالم‌آرا* روایت می‌کند در دشت مغان: «تاج‌شاهی و مغفر فیروز کلاهی مکمل به جواهر الوان در سر گذاشته و در بالای تخت صاحبقرانی مشهور به نادری قرار و آرام گرفت» (مروی، ۱۳۷۴: ۴۵۶).

در این هنگام رسم دیرین ماده تاریخ نیز فراموش نشد:

و در تاریخ جلوس که در روی سکه عباسی نیز زده بودند و آقاحسین



ولدعالیحضرت مجتهدالزمانی آقا فرج خبوشانی به نظم آورد: به تاریخ الخیر فی مآوقع که «الخیر فی مآوقع» ماده تاریخ جلوس همایونی است و در روی دیگر آن این است:

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان ... نادر ایران زمین، خسرو گیتی ستان

آشنایی و اشارت‌های نادر به تاریخ ایران در موقعیت‌های گوناگون دیده می‌شود.

برای مثال در بحبوحه جنگ باعثمانی می‌گوید:

«زبان گوهرافشان به تحسین و آفرین آن گشود و فرمودند که من می‌شنیدم که

کاووس و کیخسرو را رستمی بود. الحمدلله که ما را چون محمدیگ رستمی

است» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۴۴).

روایت پرسش و پاسخ نادر به هنگام ورود به مرو در خصوص بهترین شهرهای

عالم مثال‌زدنی است:

در هنگام ورود به حوض خان به میر زازکی ندیم خاص و حسنعلی معیرباشی

می‌فرمود که: در مملکت ایران کدام مملکت بهتر و خوش‌تر است؟

به عرض همایون رسانیدند که مملکت خراسان نیکوترین سایر بلاد ایران است

و ایران بهترین ممالک عالم است. در جواب فرمود که بهترین و نیکوترین ولایت

و قلاع خراسان کدام شهر است؟

به عرض آن حضرت رسانیدند که الکای مرو، شاه جهان. چراکه بعد از خلقت

و آفرینش آدم صفی (ع) کیومرث و سیامک و هوشنگ و طهمورث بنای مرو را

نهادند... (مروی، ۱۳۷۴: ۸۲۵).

۳- الگوبرداری از شاهنامه فردوسی

تقلید از شاهنامه همچون دوره صفویه در دوره افشاریه نیز رواج دارد. شاید یکی از

دلایل آن کوشش صفویان برای همه‌گیری و گسترش شاهنامه چه در حوزه هنری

خطاطی، چه در حوزه هنر نگارگری و چه در بطن اجتماعی یعنی قهوه‌خانه‌ها بود.

مؤلف عالم‌آرای در وصف پیروزی نادر بر ترکان عثمانی در تبریز، یک مثنوی

حماسی در توصیف این پیروزی می‌سراید و چنین می‌گوید:

ز بس خون که از تیغ شد آشکار	زمین گشت چون لاله کوهسار
روان شد در آن دشت و صحرا و کوه	ز خون بلان موج‌ها کوه کوه
از آن رستخیز و از آن گیرودار	در آن روز محشر شده آشکار
هر آنکس که این چرخ را ساخته	بسی شعبده دور او باخته
ز ایران زمین نادر آرد پدید	کند صد هزاران چون آن ناپدید

دلیران ایران همه جنگجوی
جهان‌آفرین تا جهان‌آفرید
پی‌قتل رومی نهادند روی
چو نادر ز مادر نیامد پدید
(مروی، ۱۳۷۴: ۱۴۶)

عالم‌آرای «در ذکر انعطاف موکب جهانگشا به عزم تسخیر قلعه موصل» لشکر نادر را ضمن درآمدی حماسی در نظم آورده:

چو نادر شه آن خسرو سرفراز
برافروخت کیخسروی بارگاه
ز کوکوت و ارول چو پرداخت کار
به روی دلیران ایران سپاه
تاریخ عالم‌آرای نیز قطعات متعددی منظوم به صورت مثنوی و اغلب حماسی دارد که بیشتر اوقات در شرح جنگ‌های نادر به نظم درآمده است. تقلید از شاهنامه و اسلوب شعری فردوسی در این مثنوی‌ها که بر وزن عروضی آن نیز هست موج می‌زند. برای نمونه محمدکاظم مروی در وصف شکست نادر از توپال پاشای عثمانی در جنگ کرکوک، مثنوی حماسی می‌سراید که به نظر می‌رسد با الگوگیری از شاهنامه فردوسی سروده شده است:

به روی سپه مرکب انگیختند
زخون، دشت و صحرا درآمد به موج
از آن قیرگون شد رخ آفتاب
سپهدار ایران شده مضطرب
تو گویی قضا دست وی بسته بود
سپه جملگی بود از قحط آب
به یکباره آن لشکر پر شکوه
جلو ریز یکسر به ایران سپاه
وزین سو، دلیران ایران زمین
ز هر سو به دشمن درآویختند
چون شد بخت فیروز اسکندری
عنان پیچ شد، شاه ایران سپاه
دلیران به یکدیگر آویختند
سه اندر آن کشتی فوج فوج
ستاره به موج اندرون شد حباب
چو دید بخت فیروز را منقلب
و یا اختر از وی برآشفته بود
چو ماهی به دریای خون پر ز تاب
ز جا آندر آمد، مانند کوه
نهادند رو، با دل کینه خواه
که هر یک به مانند شیر عریین
همان خاک با خون درآویختند
نگونساز شد رایت نادری
قضا را جز این نیست آیین و راه
(مروی، ۱۳۷۴: ۲۹۱)

نادر در نبرد دوم با توپال پاشا چیره شده و انتقام شکست قبلی را می‌ستاند. در اینجا نیز محمدکاظم مروی صحنه نبرد را با توصیفات شاعرانه و حماسی روایت می‌کند:

ز غریدن توپ اژدر تفنگ
ز آواز توپ قیامت شکوه
ز تیر دلیران آهن کمان
ز تیغ دلیران سندان شکاف
صدا رفت برگنبد نیل رنگ
بدرید دشت و بلرزید کوه
مشیک شده صفحه آسمان
بلرزید دل در بر کوه قاف



سکندر صفت، شاه جمشیدفر
به پیش اندرون رایت نادری
دلیران ایران به مانند کوه
به قلب صف رومیان تاختند

بجنید از قلب چون شیر نر
به دست یلان طبل اسکندری
به همپستی هم همه همگروه
از ایشان فراوان بینداختند

(مروی، ۱۳۷۴: ۳۳۰)

مناجات نادر با خداوند پیش از آغاز نبرد با عبدالله پاشای کویورلو عثمانی نیز هم یادآور سنت پهلوانان شاهنامه است که پیش از نبرد به مناجات می پرداختند و هم اهمیت پیروزی در نبرد با ترکان عثمانی می رساند. روایت این مناجات چنین است:

الهی تویی رهبر و رهنما
تویی پادشاه زمین و زمان
تو کردی مرا در جهان برقرار
به ایران زمینم چو کردی بلند

تویی جرم بخشای هر بینوا
تویی دادرس، هر کس بیگسان
تو کردی مرا نادر روزگار
به فضلت به دو پای من رونق بیند

(مروی، ۱۳۷۴: ۳۹۷)

نبرد بخارا و دوگانه ایران - توران

نادرشاه و دستگاه حکومتی اش هر چند دارای خاستگاه ایلی ترکمانی و قزلباشی هم بودند، اما در مقام حکومت داری و مسند دولت چیزی جز ایران در تصورشان نمی گنجید، چنان که خواهیم آورد این جادوی فرهنگ ایران بود که در کنار یک هسته سخت نژادی، زبانی و تمدنی، تازه واردان را مانند معجونی در «دیگ جوشان» ادغام کرده و فرهنگی جدید و نوین به نام ایرانیت به آن ها می داد. تصویرگری که مورخ عالم آراء از نبرد نادرشاه با ازبکان بخارا به سرکردگی ابوالفیض خان دارد، نشان می دهد که چگونه سپاه نادر خود را در خدمت ایران می دیدند و در مواجهه با ازبکان خاطره دوگانه تاریخی ایران - توران در ذهن لشکر نادر زنده می شد، درحالی که بخشی از همین سپاه به لحاظ تاریخی و زبان و احتمالاً نژادی به همان تورانیان نزدیک تر بودند اما به لحاظ «سرزمینی» ایرانی شده بودند خود را در خدمت ایران می دیدند.

بخش منظوم روایت نبرد بخارا در عالم آراء چنین روایتی به دست می دهد که سپاه نادر در مصاف با ازبکان، خاطره تاریخی جنگ های ایران و توران را مجسم می کند و در مقام سردارانی چون «رستم» در صدد دفاع از ایران هستند:

دگر باره آن خسرو تاجدار
به آهنگ تسخیر تورانیان

چو خورشید به چرخ برین شد سوار
چو رعدی که شور افکند در جهان

همه نامداران ایران‌زمین همه پردلان و همه خشمگین
به آیین رستم همه جنگ‌جوی همه نامدار و همه تندخوی
نهادند رواندر آن کارزار که آرند از جان ترکان دمار
(مروی، ۱۳۷۴: ۷۹۵)

و در توصیف جنگ دیگر با ازبکان یک‌بار دیگر همین تعبیرات با الهام از حافظه تاریخی و دوگانه ایران - توران به کار می‌رود:

دلیران ایران و تورانیان به هم ریختند همچو باد خزان
تن و تارک ترک‌ها بی‌دریغ شده چاک‌چاک از چکاچاک تیغ
(مروی، ۱۳۷۴: ۷۹۳)

نتیجه‌گیری

هدف نهایی این نوشتار، بررسی چگونگی استمرار تاریخی اندیشه سیاسی و تمدن ایران‌زمین از دوره‌ای به دوره دیگر بود. این استمرار و تداوم در هر دوره‌ای به شکل خاص انجام یافته و در نهایت موفق شده است بقای سرزمینی ایران را تضمین کند. بررسی ایده ایرانشهر در عصر نادری با تفکیک دو مقوله و خط سیر اصلی مقرون به نتیجه است. از نظر عناصر بر سازنده اندیشه سیاسی ایرانشهری در حکومت‌داری افشاریه، باید گفت که استبداد نادری مانع تبلور کامل اندیشه سیاسی ایرانشهری بود که در آن وزارت، دیانت، عدالت و فر ایزدی جایگاه مهمی داشتند اما ذهنیت حاکم بر تاریخ‌نگاری زمانه و بقایای دیوان و منشیان در استمرار نظام معنایی ایرانشهری مؤثر بوده است. جنگ‌سالاری و ناآگاهی نادر و «ایلات» غیرآریایی حاضر در طبقه قدرت، احتمالاً از دلایل دیگر این ضعف بودند. این ایلات به لحاظ سرزمینی ایرانی شده بودند اما به لحاظ «آگاهی تمدنی» نسبت به سنت «دیوان و دولت» در درجه ضعیفی قرار داشتند. ولی این پیوند سرزمینی بود که باعث علاقه افشارها به تاریخ باستانی ایران و دولت‌های کیانی و ساسانی می‌شد. یکی از مشخصه‌های بارز تمدن ایرانی نقش حیاتی عنصر جغرافیایی «سرزمین» در شکل‌دهی به هویت ملی بود. به این معنا که سازندگان اولیه تمدن و سرزمین ایران (آریایی‌ها) چنان غنائی از راه فرهنگ به سرزمین تزریق کردند که هم تازه‌واردان را می‌پذیرفت و هم به‌واسطه زیست بلندمدت در این جغرافیا آن‌ها را به سمت «ایرانی شدن» سوق می‌داد.

مردمان شهرنشین برخلاف مردمان کوچ‌گرد به خاک اهمیتی بیشتر داده‌اند. احمد

اشرف نیز بر این باور است که ایرانیان غالباً هویت خود را بر مبنای خاک معین می‌کردند. به این ترتیب هر چند که نیاکان نادر از خاستگاه دیگری وارد ایران شدند اما به واسطه زندگی در سرزمین مشترک از سوی جامعه پذیرفته شده و نسل آینده آن‌ها زیست خود را به‌عنوان ایرانی آغاز کردند. با این همه نمی‌توان انتظار داشت که آگاهی تمدنی این ایلات با دهقان‌زاده و نجبای ایرانی یکسان بوده باشد. ولی از نظر جاری بودن ایده ایران در تاریخ‌نگاری دوره افشار علائم زیادی از بار هویتی ایران‌خواهانه قابل مشاهده است که فرضیه «استمرار تاریخی ایران» را اثبات می‌کند. دوره نادری از انظر وجوه کلان به‌ویژه وجوه نظامی و ژئوپلیتیک استمرار دوره صفوی بود. ترکان ازبک و عثمانی، همچون دوره صفوی، یک تهدید دائمی برای بقای دولت محسوب می‌شدند و نادر بخش بزرگی از زندگی جنگی خود را صرف مقابله با این تهدیدات کرد. در این دوره تهدیدی جدی به نام روس، به مرزهای ایران رسید و نادرشاه توانست موقتاً فشار آن‌ها را دفع کند که با فروپاشی دولت مستعجلش، این تلاش‌ها ناکام ماند.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷)؛ *مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران.
- احمدی، حمید (۱۳۹۵)؛ *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، تهران: نی.
- استرآبادی، میرزاهمدی‌خان (۱۳۷۷)؛ *جهانگشای نادری*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)؛ *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: سمت.
- درستی، احمد (۱۳۹۱)؛ *دگرگونی ساخت دولت در ایران پیش مدرن*، تهران: میزان.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۵)؛ *خواجه نظام‌الملک*، تبریز، نشر ستوده.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷)؛ *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*، تهران: تمدن ایرانی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۷۴)؛ *عالم‌آرای نادری*، به تصحیح محمدمامین ریاحی، تهران: نشر علم.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹)؛ *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- میرزا مهدی‌خان، استرآبادی (۱۳۷۷)؛ *جهانگشای نادری*، به تصحیح عبدالله انوار، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- مینورسکی (۱۳۸۷)؛ *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- هگل، گ. و (۱۳۸۵)؛ *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، تهران: نشر یاران.